

# سیر تاریخی نقد ملاصدرا

ولی قیصرانی

با گذر زمان و نوزایی فکری و فرهنگی انسان‌ها، مکاتب فکری جدیدی برای تبیین خلقت جهان و جایگاه موجودات در آن به وجود می‌آید که طبعاً آن که به لحاظ زمانی نوتر است داعیه «شروع» پس از «پایان» مکتب قبلی خود و یا «ادامه» آن را دارد. در این میان، گاه اندیشمندی موفق می‌شود یافته‌های اندیشمند پیشین را نقض و رد کند و نظام خویش را بر اذهان حاکم سازد و گاه تحت تأثیر افکار وی قرار گرفته، دنباله‌رو او می‌گردد.

البته آن‌سان که تاریخ تفکر و مشرب‌های فکری نشان می‌دهد، پیروان هر مکتب بنا به درجهٔ فرهیختگی و شرایط فرهنگی خاص القایی تو در توی تاریخی همواره پذیرای برخی یا تمامی عناصر آن مکتب شده، دورهٔ زمانی معینی را با عمل به رهنمودهای مؤسس آن به سر برده‌اند و یا با گروه گروه شدن و اخذ التقاطی و بیش عناصر چند مکتب به نزاع‌های فکری دامن زده‌اند.

در مورد فلسفه نیز که به قولی (کانت) اندیشیدن بر اساس مفاهیم عقلی برای برساختن نظام روش‌مند برای فهم جهان و موجودات می‌باشد، چنین بوده که با تضارب آراء و نقد نظر اندیشمندان، دچار تغییر و تحول شده طوری که نه تنها عناصر اکتشافی قوای دیگر انسان (همچون حس و خیال) داخل آن (فلسفه) گردیده بلکه به همین لحاظ تعاریف گوناگونی از برای آن فرادست آمده حتی هر از چند گاهی داشتن یا



علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو،  
سیر تاریخی نقد ملاصدرا،  
قم: هستی‌نما، ۱۳۸۶.



قسمت فوقانی خانه ملاصدرا

نداشتن جایگاه، کاربرد و متعلق آن مطرح شده است.

باید گفت سیر تحول فلسفه، مبتنی بر نکات پیش گفته، در دنیای اسلام مشهودتر است؛ چه پس از نهضت ترجمه (سده‌های ۳-۴ هـ.ق) و پذیرش فلسفه یونان باستان به‌ویژه افکار افلاطون و ارسطو از سوی اندیشمندان مسلمان جهت تبیین عقلانی طبیعت و ماوراء طبیعت، کم‌کم سخن از ارتباط عقل و دین و فلسفی نمودن عقاید دینی به میان آمد و همین جا بود که برخورد افکار شدیدتر شد، فلسفه که این بار کلمه «اسلامی» را هم به دنبال خود داشت مورد هجوم قرار گرفت و متعاطیان آن درصدد بازسازی برآمدند. نتیجه این شد که پس از نقادی‌های شدید، نخست فلسفه مشاء، آن‌گاه حکمت اشراق و در آخر حکمت متعالیه به وجود آمد. اما حکمت متعالیه هم با وجود حفظ جایگاه خود به عنوان «فلسفه اسلامی» از تیغ نقد در امان نبود و از همان بدو تأسیس (سده ۱۱ هـ.ق) با نظرات مخالف مواجه گشت؛ طوری که امروزه پس از هجوم نگرش خاص غربی‌ها به طبیعت و زایش تکنولوژی مدرن و کارساز (در عرصه زندگی) و مورد پذیرش بنیادی و غیربنیادی قرارگرفتن آن (نگرش) از سوی اندیشمندان کل جهان، نقد مزبور از حیثه مقولاتی همچون «وجود»، «موجود»، «اصالت ماهیت»، «اصالت وجود»،... خارج شده اساساً مفید یا غیرمفید بودن حکمت متعالیه را منعکس می‌سازد! که البته بازسازی و یا بازیافت برخی عناصر علمی محض آن مدت‌هاست که شروع شده و ادامه دارد.

باری کتاب سیر تاریخی نقد ملاصدرا (اثر ذکاوتی قرارگزلو) طی ۱۲ مقاله حاوی نقادی‌های سنتی و معاصرانه از فلسفه صدرا یا همان حکمت متعالیه است که از سوی نشر هستی‌نما (تهران، ۱۳۸۶) انتشار یافته و در نوع خود به لحاظ یک‌جا جمع بودن نظرات موافق و مخالف با (آراء فلسفی) ملاصدرا و هم‌عنوان «... نقد ملاصدرا» از تازگی و ویژگی خاصی برخوردار است. باید گفت اگرچه بیشتر مقالات مزبور قبلاً چاپ گردیده، اما این بار بعضاً با افزایش مطالبی در قالب یک کتاب و در کنار مقالات تازه خواندنی‌تر گشته جالب نظر و دقت خوانندگان شده‌اند.

مؤلف محترم در پیش‌گفتار کتاب پس از حدیثی از امام محمدباقر (ع) که می‌فرماید: «در علم چهار گروه اجر می‌برند: پرسنده، پاسخ‌دهنده، شنونده و دوستار آن سه»، می‌گوید: «وقتی گفته می‌شود: «نقد ملاصدرا» این به دو معناست: یکی نقد ملاصدرا بر دیگران و دیگر نقد دیگران بر ملاصدرا. این دومی نیز تقسیماتی دارد: از گذشتگان باشد یا معاصران، از نواندیشان باشد یا سنت‌پرستان؛ از کسانی باشد که اصل حکمت متعالیه را قبول دارند یا از آنان که آن را رد می‌کنند» (ص ۷). و آن‌گاه در جای دیگر برای فراهم کردن زمینه بیشتر در امر نقد و نقادی از فلسفه (تلویحاً اسلامی) می‌نویسد: «حقیقت این است که اگر فلسفه یا عرفان را بخواهیم درست بفهمیم نباید از منظر قداست به آن‌ها بنگریم. باید روش‌های گذشته تصحیح شود؛ چه در تدریس، تقریر و چه در تألیف یا تصحیح متون قدیم باید به روش‌های علمی نوین روی آوریم» (ص ۴۰).



به هر حال، در مقاله اول روزگار و زندگی ملاصدرا بررسی شده، منابع و تازه‌های فلسفی وی آمده، آن‌گاه این سؤال مطرح شده که آیا می‌توان بر ملاصدرا انتقاد کرد؟ جواب مؤلف چنین است: «هیچ کس درباره ایشان [ملاصدرا] دعوی عصمت نکرده، خودش هم چنین ادعایی نداشته است. برعکس کسی که به میدان بحث و جدل می‌آید خود را در معرض نقد می‌گذارد» (ص ۳۰). «تأویل» افکار فلسفه یونان از سوی حکمای مسلمان به خصوص ملاصدرا و هم چند نکته فلسفی، ادامه مطالب مقاله مزبور است که مؤلف محترم ضمن بیان «التقاطی‌گری» میان مسلمانان و تاریخ تلفیق دین و فلسفه و آوردن شواهد (از

قدما و معاصران)، بسیاری از تأویلات افکار حکمای پیشین (یونان) را توسط حکمای پسین (مسلمان) بی‌اساس می‌داند که ملاصدرا هم از این گروه مستثنی نیست.

از نکته‌های نخستین مقاله این‌که: «اختلاط فرهنگ‌ها و کیش‌ها و آیین‌ها در کشورهای کهن‌سال و با سابقه خصوصاً ایران بسیار محسوس است. عناصری از هلنیسم، بودیسم، زردشتی‌گری، مسیحیت، اسرائیلیات... در عقاید و تفاسیر مسلمین نفوذ کرد و در شکل فرقه‌ها - که بدبینی یا بددینی تلقی می‌شد - با نظریات فلسفی و عرفانی رازآلود و هفت‌جوش ظاهر شد. نقش اسماعیلیه در رشد و تکامل آنچه فلسف «اسلامی» نامیده می‌شود لااقل در مرحله‌ای از تاریخ برهمنه پژوهندگان روشن است» (صص ۳۹-۴۰).

مقاله دوم حاوی برخی نکات از مقالات ارائه شده در کنگره ملاصدرا است و در مقاله سوم که عنوان «نکته‌گیری‌های ملاصدرا بر بوعلی» را دارد، به فهرست مسائلی فلسفی کیفیت بقای انسان با وجود تبدل ذات او، صور مفارق افلاطونی، اثبات عشق صورت به هیولا و غیره برمی‌خوریم که مؤلف با توضیح آن‌ها، تأثیرپذیری و هم انتقاد صدرا از بوعلی را بیان می‌کند (صص ۶۱-۷۶). در مقاله سوم «انتقادات ملاصدرا بر شیخ اشراق» مطرح شده که شانزده انتقاد را دربرمی‌گیرد، از جمله بر: عالم مثال، ارباب انواع، اِیصار، علم، و جز اینها؛ که توضیحات آنها مفصل است (صص ۷۷-۸۶). به عنوان مثال در مقوله «قدم نفوس» دلایل سه‌روردی که چهار تاست بیان و نقد می‌گردد و تمامی در اسفار درج شده است.

مقاله پنجم بازم با نقد ملاصدرا شروع می‌شود و نظرات موافق و مخالف راجع به صدرا و فلسفه او را از سوی متفکران قدیم و نیز معاصران دربرمی‌گیرد. ایرادات در مسائل «اصالت وجود» (ص ۸۷)، «وحدت

وجود» (ص ۸۸)، «معاد» (ص ۸۹) و... است.

نکته جالب در کتاب حاضر این که مؤلف ضمن همبر کردن نظرات عقلانی اندیشمندان مسلمان (گذشته و حال) خواننده را در جریان برخورد آراء و عقاید آنان (به خصوص در مورد ملاصدرا) قرار می‌دهد و از این جهت، خواننده با لب مطالب و عقاید روز آشنا می‌گردد. البته او به طور کلی انتقادات مزبور را موجب تزلزل در فلسفه ملاصدرا نمی‌داند. این امر از عباراتی همچون ای فخره پیداست: «اما نظریه احساسی درباره معاد که بعضی معاصرانش او را هم عقیده با ملاصدرا می‌پنداشتند و هر دو را تکفیر می‌کردند، واقعاً با ملاصدرا فرق می‌دارد؛ زیرا ملاصدرا جسم انسان را در محشر، مثالی و دارای ابعاد ثلاثه، اما فاقد ماده عنصری می‌داند؛ حال آن که شیخ احساسی جسم انسانی را در محشر عبارت از جسم هورقلیایی (عنصر فلکی یا عنصر پنجم) می‌داند که هم‌اکنون نیز درون همین جسم چهار عنصری انسان موجود است... در هر حال نظریات احساسی نپایید، اما افکار ملاصدرا هرچه بیشتر در حوزه‌ها گسترش یافت...» (ص ۸۹).

در مقاله ششم، «نقد و ارزیابی تعلیمات ملاصدرا از دید مارکسیست‌های معاصر ایرانی» و «... کسانی که پیرو و طرفدار علوم جدید هستند و در واقع حقایق را فقط در آزمایشگاه می‌جویند» در کنار انتقادهای سنتی دیگر جالب نظر است؛ چنان که می‌خوانیم: «از میان عقاید و افکار صدر المتألهین یگانه مطلبی که در نظر پیروان وی جنبه علمی پیدا کرده موضوع حرکت جوهریه می‌باشد. این حرکت را در بعضی کتاب‌های دانشگاهی و مجلات علمی تهران به کرات مورد گفتگو قرار داده‌اند... تا درجه‌ای که آن را بعضی از محققان در ردیف قاعده تحول و تطور داروین انگلیسی به شمار آورده‌اند؛ اما غافل از این که دانشمند انگلیسی گفته‌های خود را همه جا با آزمایش‌ها مقارن ساخته، سالیان درازی از عمر خود را در دورترین نقاط جهان... گذرانده و اطلاعات ارزنده از مراحل مختلف رشد و حیات و تحول جانداران ریز و درشت و گیاهان به دست آورده... اما ملاصدرا در بیان نظرهای خود تحت عنوان حرکت جوهری و اشتداد نفسانی از چهار دیوار اتاق مسکونی خود قدمی بیرون نگذاشته...» (صص ۱۲۸-۱۲۹) و مطالب دیگر که مؤلف محترم پس از نقل آن‌ها، مثل قبل، می‌گوید: «چاپ منقح متون قدیم و در دسترس قرار گرفتن مراجع و منابع و به کارگرفته شدن روش‌های تطبیق، دست محقق را در کاوش تاریخ تفکر فلسفی بازتر کرد... دیگر هنگام آن است که دست از تعاریف‌های بی‌وجه برداشته، به سوی تنفیج جدی و شاید هم ترکیب و نظام نوینی از فلسفه‌ی اسلامی به ویژه صدریایی حرکت کنند و این جز یا بریدن شاخه‌های خشکیده و بیرون کشیدن ریشه‌های پوسیده و پیراستن علف‌های هزر میسر نخواهد بود» (صص ۱۳۴-۱۳۵).

باری انتقادهای شیخیه، یعنی پیروان سید کاظم رشتی (شاگرد شیخ احمد احساسی) و نیز (نقادی‌های) خود شیخ احمد احساسی بر آراء فلسفی ملاصدرا دست‌مایه سه مقاله ۷ و ۸ و ۹ (صص ۱۳۷-۱۸۸) این کتاب است که مؤلف محترم به طور مبسوط مسائل مورد اختلاف را طرح و تجزیه و تحلیل، و نیز پاسخ برخی صاحب‌نظران معاصر را (که صدریایی هستند) بیان نموده و در لابه‌لای سطور هم نظرات خود را آورده است. خرده‌گیری شیخ احساسی از جمله بر: دو قاعده «بسیط الحقیقه» و «معطی شیء فاقد آن نیست» (ص ۱۴۰)، «سنخیت میان خالق و مخلوق» (همانجا)، «عدم فاعلیت هیولا»، «عدم انتقال اعراض» (ص ۱۴۱)، «معاد جسمانی» (ص ۱۴۲)، «حرکت جوهری» (ص ۱۴۳)، «قول به اعیان ثابت»، «قول به اتحاد عاقل و معقول»، «قول به پایان یافتن عذاب دوزخیان»، «قول به این که خدا فاعل بالعنایه است نه فاعل بالقصد»، «قاعده الواحد...» (ص ۱۴۵)، «اشتراک معنوی وجود» (ص ۱۴۶)، و... است که در بازنگری همین انتقادات، بسط مطالب تا آخر مقالات مزبور ادامه دارد.

این نکته مؤلف گفتنی است که: «کسانی مثل ملاصدرا و شیخ احمد احساسی کوشیدند تا در بیان عقاید خود برای تقریب ذهن متشرعان و بستن دهان معترضان متوسل به احادیث شوند و این خود نوعی نوآوری و «حرکت طفره‌ای غیر جایز» بود در محیط راکد اندیشه‌ی آن روز، و البته از لحاظ مذهبی تأثیر ماندگار داشت» (ص ۱۶۸).

در این جا از باب نمونه فقراتی از مقاله ۸ و ۹ کتاب را بیان می‌کنیم: «[شیخ احمد احسایی می‌گوید] ملاصدرا حرکت جوهریه را از عرفان گرفته و تحت اصول درآورده که همه‌اش بی‌اصل است. حرکت جوهری مفسر مسأله حدوث و صدور نمی‌تواند بود، زیرا حرکت فرع صدور و حدوث این موجود است» (ص ۱۷۶-۱۷۷).

«حرکت جوهریه به طوری که ملاصدرا مطرح کرده است اشکالات زیادی دارد، به علاوه فقط مربوط به عالم طبیعت است. وقتی شیء مجرد شد دیگر حرکت جوهری ندارد... (ص ۱۷۸).  
«از جمله بحث‌هایی که شیخ احمد مطرح کرده و عقاید ملاصدرا را مورد نقد و بحث قرار داده مسأله «کینونه سابقه بر بدن نفس» است بی‌آن که مستلزم تناسخ باشد. جالب اینکه شیخ احمد در اینجا متعرض تناقض قول ملاصدرا با نظریه مشهورش مبنی بر جسمانیه الحدوث نفس نمی‌شود حاله آنکه...» (ص ۱۸۴).

«شیخ احمد احسایی گوید: روایاتی که از ائمه رسیده است در مورد حالت امثال مؤلف [عرشیه] --- ملاصدرا] مختلف است؛ زیرا اکثر اعتقادات وی که در کتاب‌هایش آمده مخالف کلام و مذهب ائمه است از قبیل قول به اشتراک معنوی وجود به طوری که بر قدیم و حادث صدق کند» (ص ۱۸۵). البته از شیخ احمد مطالبی هم در صفحات ۲۳۵-۲۴۰ موجود است.

«باز یافته‌های تنقید بر ملاصدرا» (طی دو مقاله، صص ۲۰۷-۲۷۲) همانا مستدرکات مؤلف است که طبق معمول پر از نظرات حکما و متفکران چهارصدسال اخیر درباره حکمت متعالیه است. در این جا نیز مؤلف محترم برای آگاهی خواننده سعی نموده نکته‌ای ناگفته نماند. لذا با گفتاوردهایی از ملامظفرحسین کاشانی (شاگرد میرفندرسکی) (ص ۲۰۸-۲۰۹)، ملاشمسا گیلانی (م بعد از ۱۰۶۰ هـ ق) (ص ۲۰۹-۲۱۱)، حکیم سبزواری (ص ۲۱۱)، ملامرادبن علی خان تفرشی (م ۱۰۵۱ هـ ق) (ص ۲۱۱-۲۱۲)، ملاصادق اردستانی (ص ۲۱۳-۲۱۴)، قاضی سعید قمی (م ۱۱۰۷ هـ ق) (ص ۲۱۵)، مصباح یزدی (ص ۲۱۸-۲۲۷)، محمدرضا حکیمی (ص ۲۳۰) و هانری کرین (ص ۲۷۰) مطالب را قوام می‌بخشد. از جمله به نقل از مصباح می‌گوید: «ادراک معقولات از سوی نفس در گرو تجرد عقلی نفس است و تجرد عقلی نیز بدون قطع رابطه نفس با ماده و اتحاد آن با عقل فعال، ممکن نیست... لازمه مطلب بالا این است که نفس که به تدبیر بدن اشتغال دارد، فاقد ادراکات عقلی باشد، زیرا رابطه چنین نفسی با عالم طبیعت قطع نشده و نحوه وجود تعقلی خود را از دست نداده است و براساس مبانی مصنف [اسفار] --- ملاصدرا] هنوز به مرحله تجرد عقلی نرسیده است... به نظر می‌رسد نتیجه فوق که لازمه آرای صدرالمتألهین است مطلب درستی نیست...» (ص ۲۲۶)

اما پایان بخش کتاب، دو پیوست (صص ۲۷۳-۲۹۰) است که طی آنها مؤلف سؤالاتی در باره حکمت متعالیه و منتقدان آن از مرحوم استاد جلال‌الدین آشتیانی پرسیده و ایشان با خطاب به مؤلف محترم که: «حضور مهرانور استاد فرزانه... که در تقریر مطالب عالی با الفاظ اندک و معانی بسیار عالی‌ترین مطالب علمی را افاضت می‌فرمایند...» (ص ۲۸۱) پاسخ سؤالات را داده‌اند. از جمله آن سؤال‌ها یکی این است: «... درباره این که معصومین چهارده‌گانه یک نورند و همان علل اربعه عالم است، این نظریه با نظریه «حقیقت محمدیه» که در عرفان نظری بحث می‌شود و آن را صادر اول یا حق مخلوق» می‌نامند چه فرق دارد؟» (ص ۲۷۴)

و پاسخ استاد آشتیانی:

«... اما مسأله وحدت نوری معصومین... قابل تصدیق و قبول نیست چه آن که چهارده وجود متاح یا متوقف بر چهارده تعیین است چه آن که هر وجودی دارای حد خاص است مگر بگوییم به اعتبار وجود جمعی در مقام غیب، واحد و در مقام ظهور خارجی به چهارده حقیقت تعیین پیدا می‌نمایند...» (صص ۲۷۶-۲۷۷).